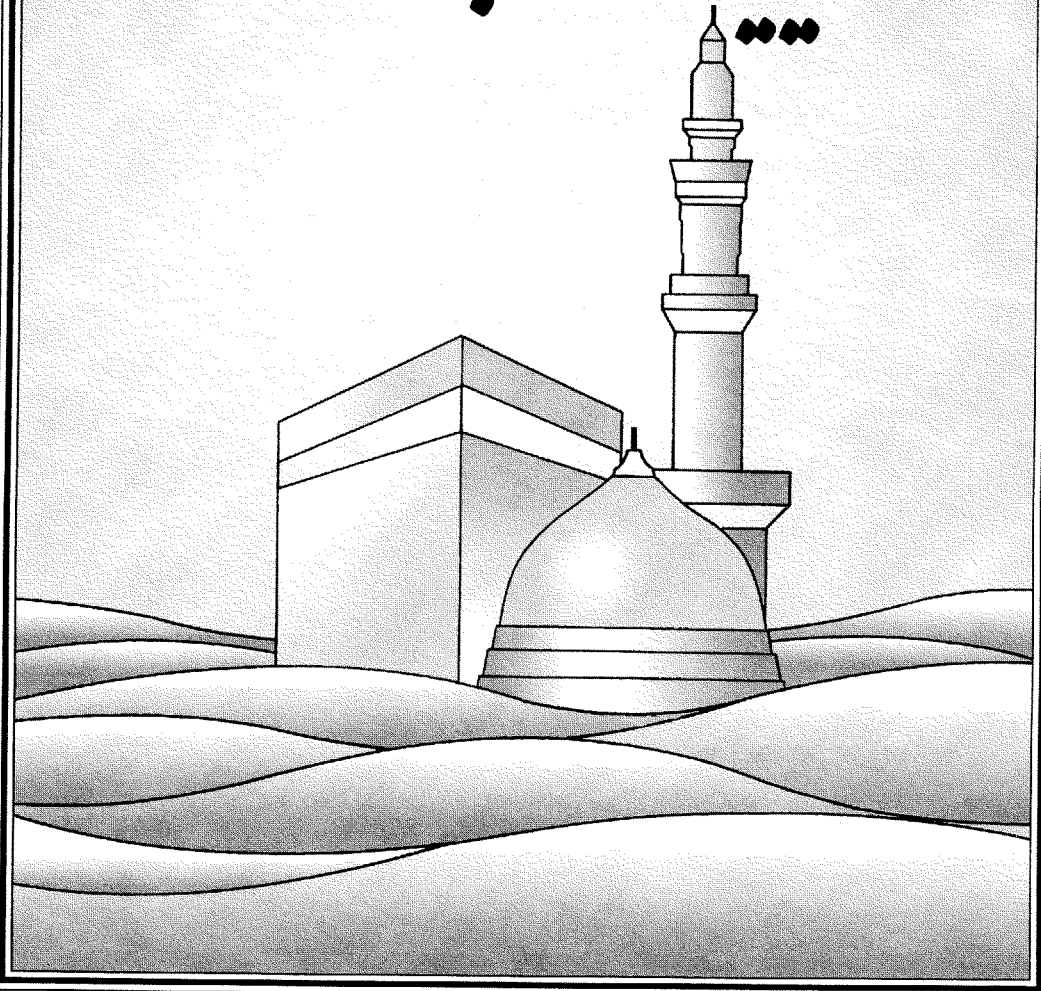


حج  
در آئینه ادب فارسی





اشعاری که در پی می‌آید، همان است که در اطراف روضه مطهر پیامبر، بالای شبکه‌های فلزی و کاشی‌کاری‌های قدیمی به صورت کتیبه‌های زیبا نوشته شده است. این اشعار که در مدح رسول خدا ﷺ است، از سالیان دور توجه مرا، همانند هر زائر دیگر، به خود جلب کرده بود، و همواره می‌کوشیدم متن آن را به طور صحیح و بی‌غلط بخوانم اما میسر نمی‌شد؛ زیرا گر چه کتابت این قصیده با آب طلا و برجسته است اما از آنجا که خط آن قدیمی و نامأنوس است و همچنین در بعضی از مصرع‌ها و یا در بیتی از ابیات شانزده‌گانه آن سخن از توسل و شفاعت است! و این با ذوق و سلیقه آقایان وهابی‌ها سازگار نیست، آنها را با رنگ سبز محو کرده‌اند تا قرائت کامل آن برای کسی امکان پذیر نباشد. لیکن خوشبختانه در یکی از سفرهایم جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای قرشی نماینده محترم مقام معظم رهبری، حضرت آية الله خامنه‌ای -مدظله العالی- در مدینه منوره، این قصیده را -که در یک برگه، گویا در یکی از کشورهای عربی، بدون هیچ نشان و علامتی چاپ شده بود- در اختیارم گذاشت.

ضمن تشکر از معظم له، در این فرصت مناسب، که ایام بعثت رسول خدا و ماه شعبان المعظم است و تعلق به آن حضرت دارد، متن و ترجمه این مدیحه به عنوان بهترین هدیه در اختیار ارادتمندان خاتم انبیاء ﷺ قرار می‌گیرد. امید است همه ما از شفاعت آن بزرگوار و اهل



بیتش بهره‌مند شویم، ان شاء الله.

یا سیدی یا رسول الله خُذ بیدی  
فأنت نور الهدى في كل كائنة  
وأنت حقاً غياث الخلق أجمعهم  
يا من يقوم مقام الحمد مُنفرداً  
يا من تفجرت الأنهار نابعةً  
إنني إذا سامني ضيمٌ يرؤوني  
كُن لي شفيعاً إلى الرحمان من ذللي  
وانظر بعين الرضا لي دائماً  
واعطف عليّ بعفو منك يَسْمَلني  
إنني تَوَسَّلْتُ بالمُختارِ أشرف مَنْ  
ربّ الجمالِ تعالى الله خالقُهُ  
خَيْرِ الخلائقِ أعلى المرسلين ذُرئاً  
بِهِ التَّسَجَاتُ لَعَلَّ الله يَغْفِرُ لي  
فَمَدَحُهُ لَمْ يَزَلْ دأبي مدى عُمري  
عَلَيْهِ أَزْكى صَلَاةٍ لَمْ تَزَلْ أبداً  
والآلِ والصَّحْبِ أَهْلِ المَجْدِ قاطبةً

مالي سِوَاكَ وَ لا أَلوي عَلَيَّ أَحَدِ  
وأنت سِرُّ النَّدى يا خَيْرَ مُعْتَمِدِ  
وأنت هادي الوريِّ لله ذي مَدَدِ  
للواحدِ القَرْدِ لم يُولَدْ ولم يَلِدِ  
مِنْ إصْبَعِيهِ فَرَوَى الجَيْشِ ذالْعَدَدِ  
أقولُ يا سَيِّدَ الساداتِ يا سَنَدِي  
وامننْ عَلَيَّ بما لا كانَ في خَلْدِي  
واستُرْ بِفَضْلِكَ تَقْصيري مدى الأَمَدِ  
فإنني عَنكَ يا مَولاي لَمْ أَحَدِ  
رَقِي السَّمَاوَاتِ سِرُّ الواحدِ الأَحَدِ  
فمِثْلُهُ في جَميعِ الخَلْقِ لَمْ أَحَدِ  
ذُخْرِ الأَنامِ وهاديهم إلى الرَّشَدِ  
هذا الذي هُوَ في ظَنِّي وَمُعْتَمَدِي  
وَحُبُّهُ عِندَ رَبِّ العَرشِ مُسْتَنَدِي  
مَعَ السَّلامِ بِلا حَصرٍ وَ لا عَدَدِ  
بَحْرِ السَّماحِ وَأَهْلِ الجودِ والمَدَدِ

«ای پیامبر خدا، ای سرور و سالار من، دستم بگیر، جز تو کسی را ندارم که بدان روی آورم.

در تمام هستی، نور خدا تویی، سرّ جود و سخا تویی، ای بهترین تکیه‌گاه من. همانا تویی پناه حقیقی جهانیان، تویی هدایتگر آفریدگان به سوی آفریدگار و تویی کارساز همگان.

ای که به تنهایی در جایگاه حمد خداوند یکتایی؛ همان که نژاد و زاده نشد.

ای که از میان انگشتانش نهرها جاری گشت و لشکر انبوهی را سیراب کرد.

هر گاه خطری تهدیدم کند بانگ برمی‌آورم: ای مهتر مهتران، و ای پشت و پناه من.

در پیشگاه خداوند از لغزشهایم شفاعت کن و منت گزار بر من آنسان که در عقلم ننگجد.

به دیده خشنودی و رضایت بر من نظر کن و همواره از فضل خویش بر کوتاهی‌ها و قصورم سرپوش بگذار.

مهر خویش با عفو فراگیرت بر من بگستران، ای مولا و سرورم، هرگز از تو روی‌گردان نخواهم شد.

توسل می‌جویم و دست به دامن پیامبر برگزیده می‌شوم؛ پیامبری که از شریف‌ترین سیرکنندگان در آسمانها و از اسرار خدای یکتا است.

او خدای زیبایی‌هاست، متعالی است خالق او، که همتایش در جهان نتوانم یافت. او از میان آفریدگان بهترین است. مقام او در بین پیامبران، برترین است. مایه امید همگان است و هادی است به سوی کمال.

در پشت سر او پناه گرفتم تا ببخشایدم خدایم. این است گمان و اعتقاد من. تا زنده‌ام، مدح و ستایش او است راه و رسمم. در نزد خدای عرش، دوستی او است رهنمون ایمانم.

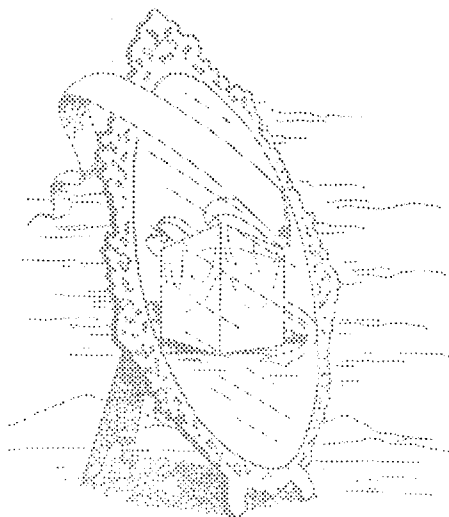
پاکترین درودها بر او باد! با سلام‌های بی‌شمار.

و بر اهل بیت و یارانش که صاحب مجد و عزتند و اهل جود و دریای کرم.»



تقدیم به پیشگاه زهرای اطهر، اسوه زنان عالم آنکه پیامش صفا بخش وجود است و سیرتش بیانگر وجود. پیکره هستی با یادش بارور و درخت ایمان از وجودش تناور.

حج تلاش و کوشش است در راه تکامل انسانی، از خود دور شدن و به خدا پیوستن است. حج بودن است و شدن «به یاد لحظه‌های از خود گذشتن و با عشق دوست در جمعیت محو شدن».



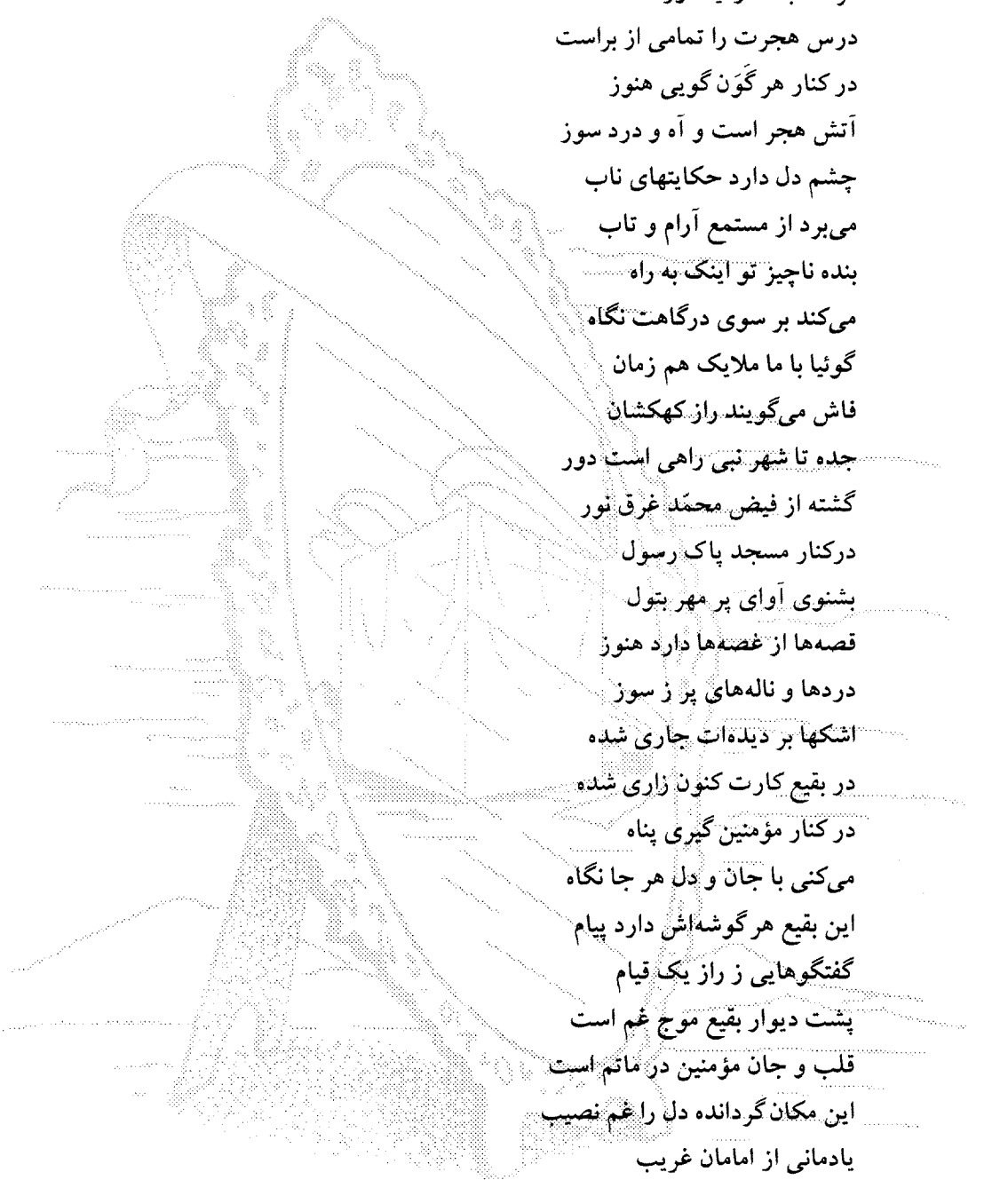
### سفر عشق

خاکها رنگ صنوبر یافته  
 نخلها با رمز گیسو بافته  
 آسمان هم راز محبوبان شده  
 انجم افروز دل خوبان شده  
 نور تابیده به روی دشت شب  
 جمله مشتاقان ز شوقش کرده تب  
 اول ماه خدا شب شاهد است  
 شیوه حق بر دل هر زاهد است

جاده همچون بستری پر پیچ و تاب  
 می برد ما را به سوی عشق ناب  
 نخلها بر گوش هم سرکرده اند  
 درس خوب عشق از بر کرده اند  
 عشق در این پهنه پر سوز و ساز  
 غرق سازد رهروان را در نیاز  
 این نیاز از بی نیازی خوشتر است  
 بندگی از پادشاهی بهتر است  
 تک درختان در کنار جاده ها  
 می دهد بر جان عارف این نذا  
 کین صنوبرها ره آورد دل است  
 دل رها زین سرزمین بس مشکل است  
 این ره آکنده ز خاکی پربهاست  
 هر کنارش توتیای چشم ماست  
 در مسیر راه تو با اشتیاق  
 می توانی بشنوی آه فراق  
 فارغی از هر سخن بی گفتگو  
 بزم الله است و حوران روپرو  
 جاده اینک با تو صحبت می کند  
 گفتگو را پر ابهت می کند  
 بنده خوب خدا ره را نگر  
 غیر راه حق مرو راه دگر  
 هر گذرگاهی کنار جاده ها  
 باز می گویند راز قرنها  
 کین مکان یاد آور تاریخهاست  
 لحظه ها در این مکان پر محتواست



مرگ عبدالله را یاد آوراست  
 درس هجرت را تمامی از براست  
 در کنار هر گون گویی هنوز  
 آتش هجر است و آه و درد سوز  
 چشم دل دارد حکایت‌های ناب  
 می برد از مستمع آرام و تاب  
 بنده ناچیز تو اینک به راه  
 می کند بر سوی درگاہت نگاه  
 گوئیا با ما ملایک هم زمان  
 فاش می گویند راز کهکشانشان  
 جده تا شهر نبی راهی است دور  
 گشته از فیض محمد غرق نور  
 در کنار مسجد پاک رسول  
 بشنوی آوای پر مهر بتول  
 قصه‌ها از غصه‌ها دارد هنوز  
 دردها و ناله‌های پر ز سوز  
 اشکها بر دیده‌ات جاری شده  
 در بقیع کارت کنون زاری شده  
 در کنار مؤمنین گبری پناه  
 می کنی با جان و دل هر جا نگاه  
 این بقیع هر گوشه‌اش دارد پیام  
 گفتگوهای ز راز یک قیام  
 پشت دیوار بقیع موج غم است  
 قلب و جان مؤمنین در ماتم است  
 این مکان گردانده دل را غم نصیب  
 یادمانی از امامان غریب

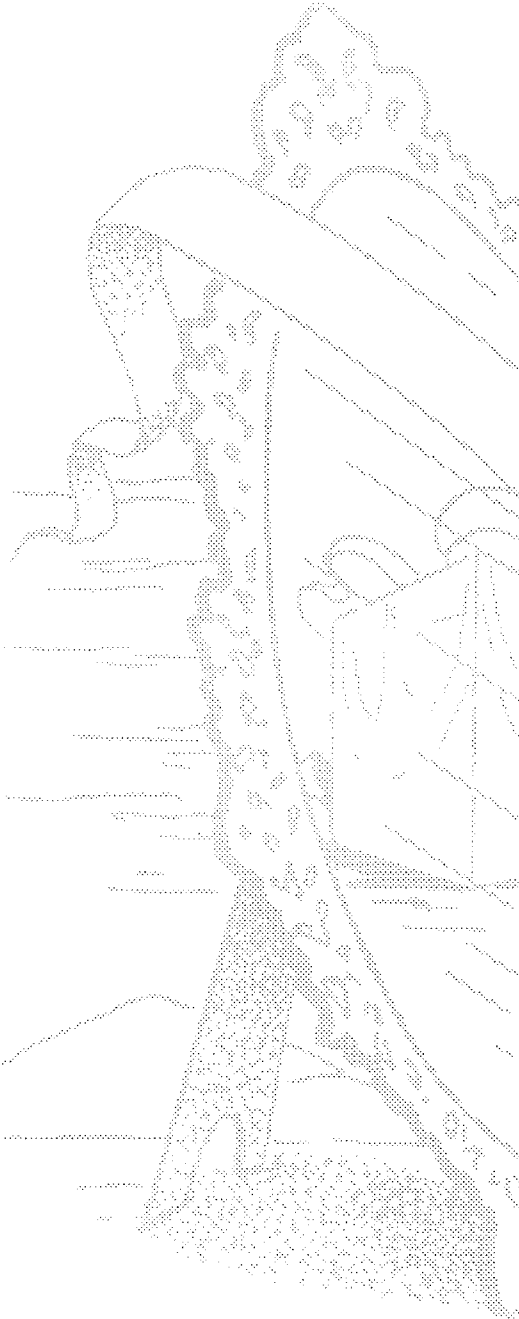


گنبد خضرا شکوهی دیگر است  
 گوئیا با آسمان هم سنگر است  
 در فضای مسجد پاک نبی  
 هر زمان بر جنت المأوی رسی  
 منبر و محراب در سوی دگر  
 بسته راهش بهر نسوان سر به سر  
 عشق در این صحنه پر جنب و جوش  
 می زند بر قلب و جان تو خرویش  
 در مدینه مدفن پاک بتول  
 حق کند هر نوع عبادت را قبول  
 گوشه های شهر مینعاد دل است  
 در هوای نفس بودن باطل است  
 هفت مسجد با فضایی پر شکوه  
 پر توان سازد درون را همچو کوه  
 در قبا چون بشنوی ذکر خدا  
 می شوی از هستی مادی جدا  
 روح تو همچون کبوتر پر کشد  
 شعله های عشق را در برگش  
 مسجد ذوقبالتین از هر دری  
 می دهد بر جان ندای برتری  
 کای مسلمان سیر تو نور خداست  
 ایده های مکتبت پر محتواست  
 در احد آن شاهدان زندگی  
 خفته اما در خور تابندگی  
 اختران شهر شبهای وجود  
 بهر اسلامند اینان تار و پود

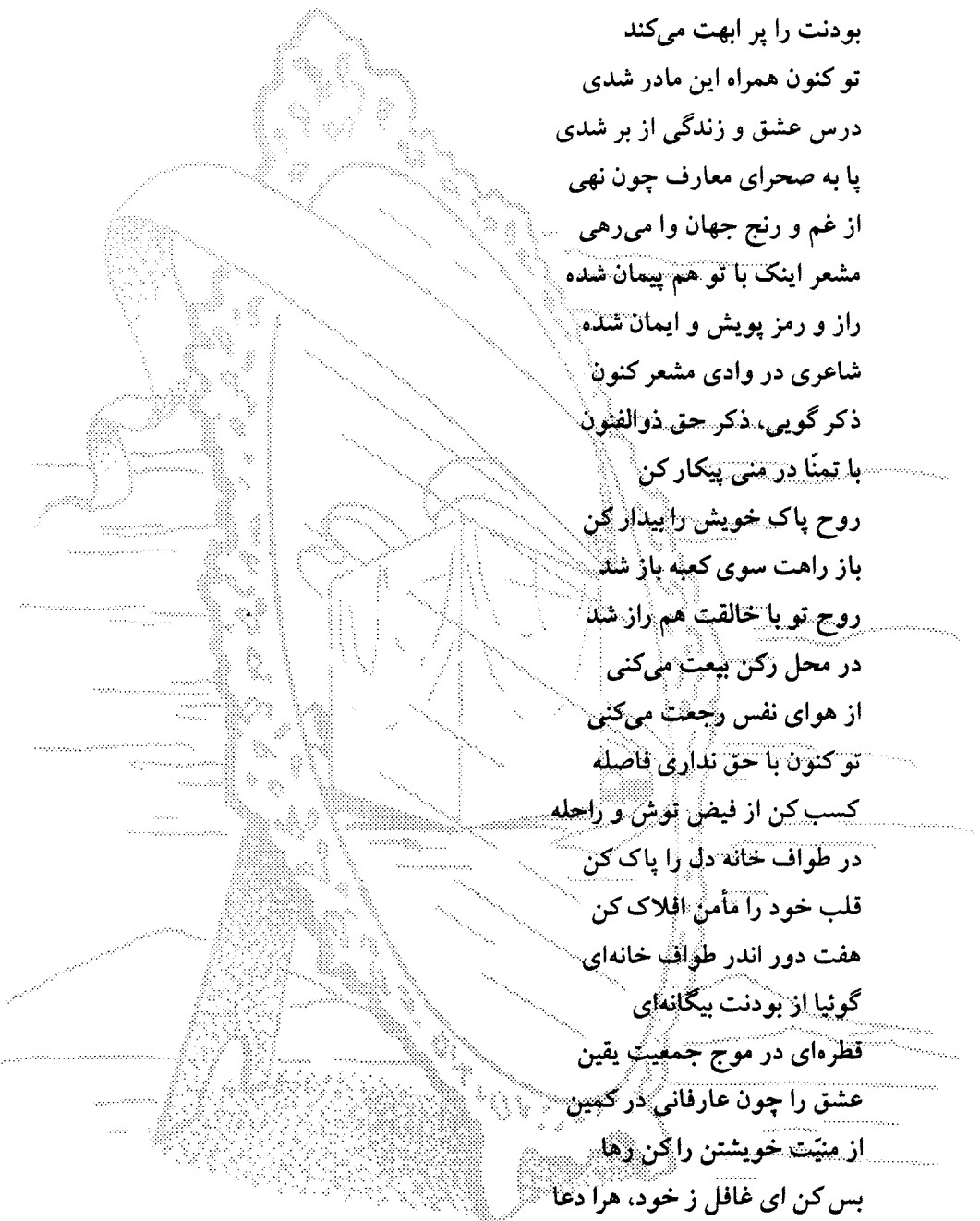




با وداع از شهر پیغمبر چه زود  
 راه را بر کهکشان باید گشود  
 ره گذار راه خوبانیم ما  
 خود رها سازیم دور از هر ریا  
 جملگی بر راه حق دل بسته ایم  
 در نیاز از بی نیازی رسته ایم  
 اینک از میقات محرم گشته ایم  
 از همه هستی خود بگذشته ایم  
 ورد ما لیک و یا الله شد  
 این مسافت بهر ما کوتاه شد  
 ای نیاز عاشقان ای مهد دل  
 ای وجود ما ز تو از آب و گل  
 خالصم کن ای خدا ای بی نیاز  
 تا فقط با تو نمایم سوز و ساز  
 عاشقم بر کعبه ات ای مهد نور  
 قلبها را تو کنی غرق سرور  
 شور عشقت جمله را دیوانه کرد  
 مست و شیدا با یکی پیمانہ کرد  
 بی خبر از خویش گشتم ای خدا  
 در رخت جان را نمایم من فدا  
 اشتیاق من به حد وافر است  
 با کلام این نکته گفتن قاصر است  
 کعبه را اینجا تو با جانّت بین  
 چشم دل را باز کن ایمن نشین  
 زمزم اینک در درون تو روان  
 چهره ات از عشق همچون ارغوان

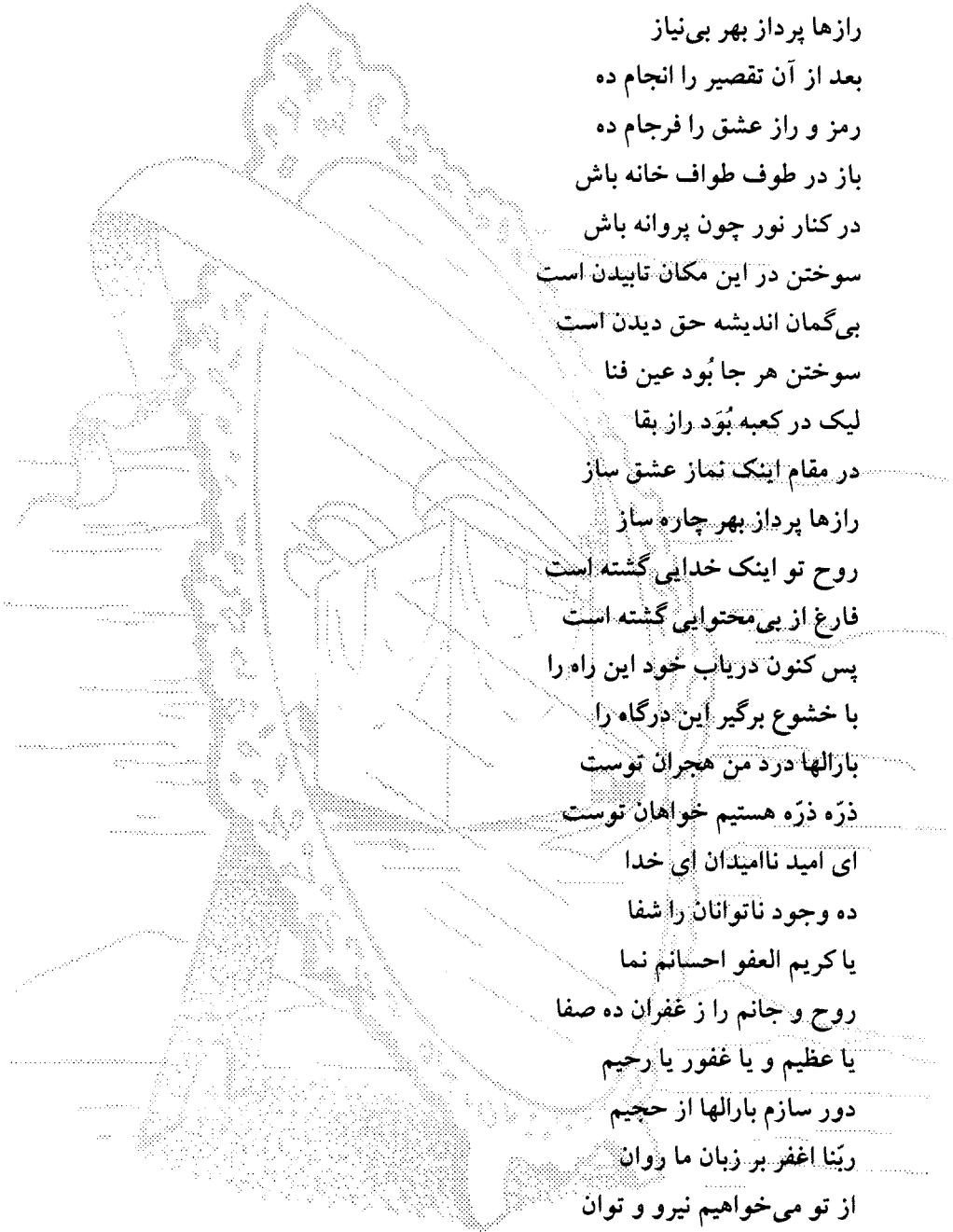


هاجر اینجا از تو دعوت می‌کند  
 بودند را پر ابهت می‌کند  
 تو کنون همراه این مادر شدی  
 درس عشق و زندگی از بر شدی  
 پا به صحرای معارف چون نهی  
 از غم و رنج جهان وا می‌رهی  
 مشعر اینک با تو هم پیمان شده  
 راز و رمز پویش و ایمان شده  
 شاعری در وادی مشعر کنون  
 ذکر گویی، ذکر حق ذوالفتون  
 با تمنا در منی پیکار کن  
 روح پاک خویش را بیدار کن  
 باز راحت سوی کعبه باز شد  
 روح تو یا خالقت هم راز شد  
 در محل زکن بیعت می‌کنی  
 از هوای نفس رجعت می‌کنی  
 تو کنون با حق نداری فاصله  
 کسب کن از فیض توش و راجله  
 در طواف خانه دل را پاک کن  
 قلب خود را مأمن افلاک کن  
 هفت دور اندر طواف خانه‌ای  
 گوئیا از بودند بیگانه‌ای  
 قطره‌ای در موج جمعیت یقین  
 عشق را چون عارفانی در کعبین  
 از منیت خویشان را کن رها  
 بس کن ای غافل ز خود، هرا دعا



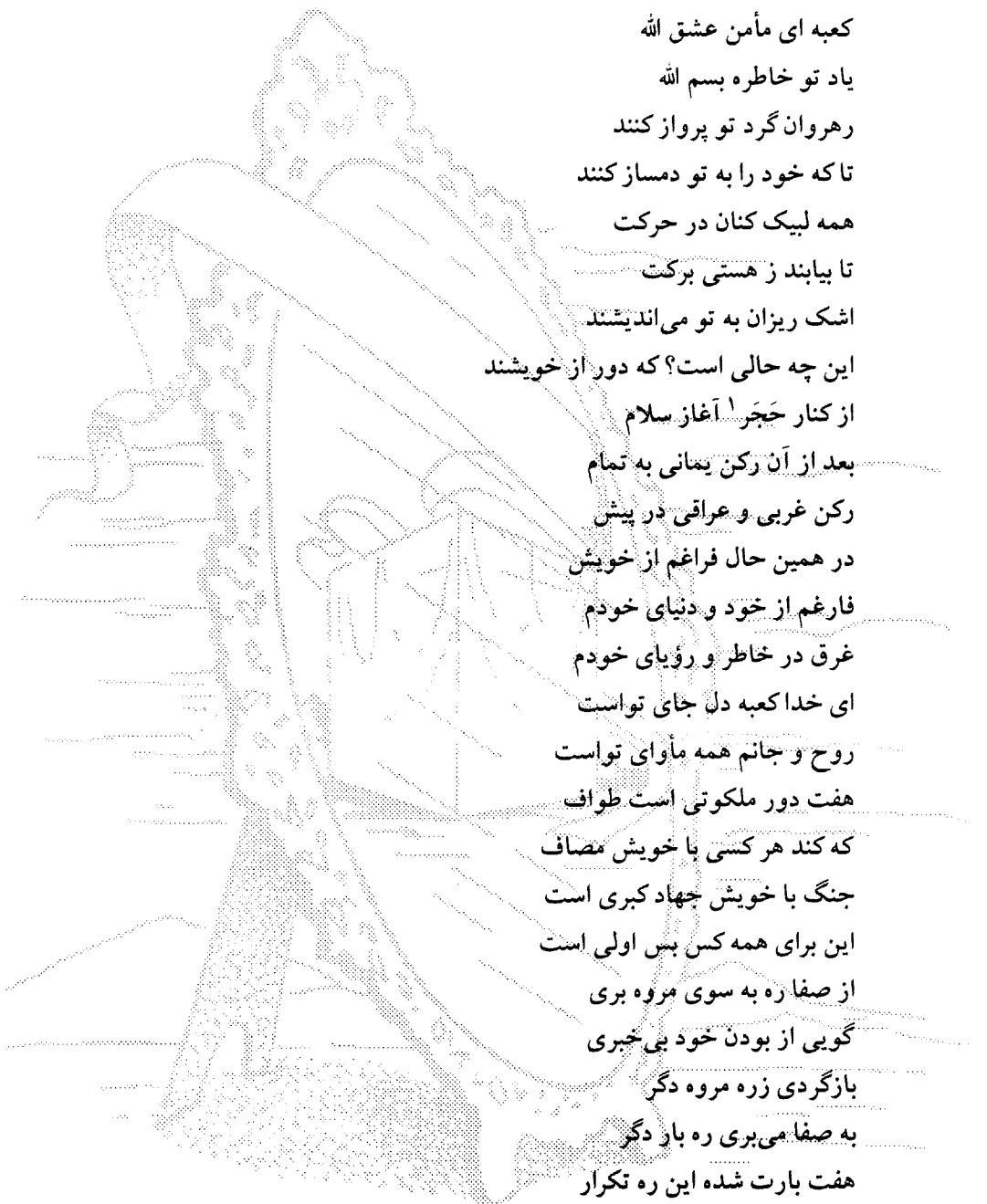


در صفا و مروه سعی عشق ساز  
 رازها پرداز بهر بی نیاز  
 بعد از آن تقصیر را انجام ده  
 رمز و راز عشق را فرجام ده  
 باز در طوف طواف خانه باش  
 در کنار نور چون پروانه باش  
 سوختن در این مکان تاییدن است  
 بی گمان اندیشه حق دیدن است  
 سوختن هر جا بود عین فنا  
 لیک در کعبه بود راز بقا  
 در مقام اینک نماز عشق ساز  
 رازها پرداز بهر چاره ساز  
 روح تو اینک خدایی گشته است  
 فارغ از بی محتوایی گشته است  
 پس کنون در باب خود این راه را  
 با خشوع برگیر این درگاه را  
 بارالها درد من هجران توست  
 ذره ذره هستیم خواهان توست  
 ای امید ناامیدان ای خدا  
 ده وجود ناتوانان را شفا  
 یا کریم العفو احسانم نما  
 روح و جانم را ز غفران ده صفا  
 یا عظیم و یا غفور یا رحیم  
 دور سازم بارالها از حجیم  
 رینا اغفر بر زبان ما روان  
 از تو می خواهیم نیرو و توان

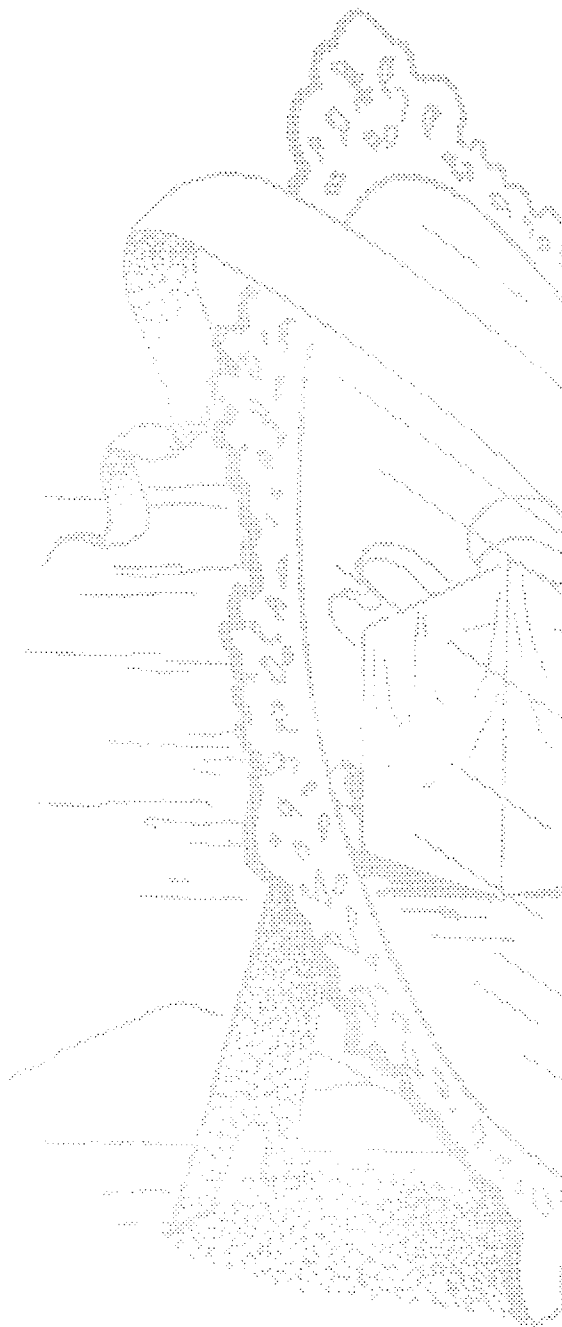


## راز عشق

کعبه ای مأمن عشق الله  
یاد تو خاطره بسم الله  
رهروان گرد تو پرواز کنند  
تا که خود را به تو دمساز کنند  
همه لبیک کنان در حرکت  
تا بیابند ز هستی برکت  
اشک ریزان به تو می اندیشند  
این چه حالی است؟ که دور از خویشند  
از کنار حَجَرِ آغاز سلام  
بعد از آن رکن یمانی به تمام  
رکن غربی و عراقی در پیش  
در همین حال فراغم از خویش  
فارغم از خود و دنیای خودم  
غرق در خاطر و رؤیای خودم  
ای خدا کعبه دل جای تو است  
روح و جانم همه مأوای تو است  
هفت دور ملکوتی است طواف  
که کند هر کسی با خویش مصاف  
جنگ با خویش جهاد کبری است  
این برای همه کس بس اولی است  
از صفاره به سوی مروه بری  
گویی از بودن خود بی خبری  
بازگردی زره مروه دگر  
به صفای می بری ره باز دگر  
هفت بارت شده این ره تکرار



که نشاید بروی غافل وار  
 چون رسی بر لب زمزم به سرور  
 می شوی از سر خود خواهی دور  
 در بر حجر<sup>۲</sup> چو هاجر صفتان  
 با خدا باش و کلامش می خوان  
 واجب آنست که در پشت مقام  
 تو نمازی بگزاری چو امام  
 عرفاتست شکوه عرفان  
 تو بیندیش به اصل ایمان  
 مشعر آن دشت پر از رمز وجود  
 بهر ما خاطره‌ای زیبا بود  
 در منی دل ز تمنا بردار  
 هستی خویش در این ره بسپار  
 زائران حرم پاک خدا  
 ای همه پاکدل از سعی صفا  
 لب گشودید به لبیک خدا  
 نشوید از در این دوست جدا  
 غم خود بر در الله برید  
 مگر از راز رهش بی خبرید؟  
 خود به دریای وجودش سپرید  
 به خدا زین ره و دریا، بترید  
 دل من یاد تو را کرده خدا  
 نشوم لحظه‌ای زین یاد رها  
 جای، جای حرمت با تفسیر  
 شده بر قلب و وجودم تصویر



## وصف الحال حجاج

هاجر صفتان لطف خدا یافته‌اند  
از مروه جان تا به صفا تاخته‌اند  
در چشمه پر شکوه آب زمزم  
عشقی ابدی ز بهر خود ساخته‌اند

در طوف طواف حاجیان می‌گفتند  
لبیک خدا و زنگ دل می‌شستند  
در پهنه بی‌کران بیت معبود  
خاک ره دوست با مژه می‌رفتند

در حجر<sup>۳</sup> چه مهجور و پریشان حال  
هاجر صفتم ز سوز دل می‌نال  
در محضر الله به لطف سبحان  
با دور شدن ز خود بسی خوشحالم

## کعبه

### دلاور بزرگی شوب

در ورای این زمان و این مکان  
آدم و امانده ترس و خطر  
در کنار خانه دیو و ددان  
خانه تو خانه‌های ما و من  
خانه‌ای می‌جست اندر کوه قاف  
از برای غربتش در جمع و کیش  
چونکه دوستش دشمن بد کین بود  
گریه می‌کرد تا که یابد غیر از این

در میان پهن دشت این جهان  
در فراسوی نگاه این بشر  
در کنار خیمه فرعونیان  
در جوار خانه زندان و تن  
آدم فرسوده از رنج نفاق  
تا در آن خانه بگرید بهر خویش  
بغض او سنگین تر از سنگین بود  
خسته از رنج زمان اندر زمین



تا بگوید حیلۀ مکر و عدو  
 خانه‌ای از دوستِ خوبِ آسمان  
 چونکه لبریز از غم و از غصه بود  
 غیر از این خانه در او نجوا کند  
 ای خلیلِ دستانِ دوستم را بگیر  
 در میانِ خصم تنها مانده است  
 خانه‌ای دیگر برای او بساز  
 حیلۀ‌های خصم را گوید به من  
 بندهٔ عاشق بسی دلشاد شد  
 با نزولش دفترِ عشق را نگاشت  
 عاشقانِ رسته از بند جهان  
 خواستنِ حق غیر حق پیراستن  
 که فرو افتاده است از آسمان  
 زادگاهِ عشق امیر المؤمنین علیه السلام  
 چون خدا را در زمین سازد عیان  
 حافظِ امنِ جهان از هر طرف  
 سایهٔ ربّ است در این لا مکان  
 عاشق و معشوق از او آمد پدید  
 چون به غیر او نداری دادرس  
 در جوارِ قدرتِ حق نیست است  
 کشتی امنِ سفر در هر خطر  
 حجّ او دین را حفاظت می‌کند  
 چونکه دل قفل است و آن باشد کلید  
 هر طریقت را شریعت لازم است  
 مبدأ شرع و شروع تا آسمان  
 قطعه‌ای از عرش در نافِ زمین

در پی یار عزیزی بود او  
 در زمین می‌گشت تا یابد نشان  
 آدمی در جستجوی کعبه بود  
 خانه‌ای تا دردِ دل را وا کند  
 جبرئیل آمد از ربّ کبیر  
 بنده‌ام اندر زمین جامانده است  
 بازوی همت بسند و کار ساز  
 تا در آن خانه رها از فوت و فن  
 کعبهٔ حق این چنین بُنیاد شد  
 چونکه یارش در کنارش خانه داشت  
 کعبه یعنی قبله‌گاه عاشقان  
 هست کعبه قبله‌گاهِ خواستن  
 کعبه یعنی عشقِ انسان در جهان  
 هست کعبه خانهٔ امنِ زمین  
 کعبه باشد خانهٔ فخر جهان  
 کعبه یعنی نقطهٔ ثقل شرف  
 «ک» کعبه یعنی کلّ این جهان  
 «ع» کعبه معنی عبد و عبید  
 «ب» کعبه بندهٔ او باش و بس  
 «ه» کعبه یعنی هر آنچه که هست  
 کعبه باشد یادگار بوالبشر  
 خانهٔ کعبه سیادت می‌کند  
 عشقِ حق از حجّ او آید پدید  
 عشقِ بازی را طریقت لازم است  
 هست کعبه خطّ سیر این جهان  
 کعبه یعنی قبله‌گاه مسلمین

سعی او بوی برادر می دهد  
چونکه از خود بگذری ناجی شوی  
محشری هر ساله برپا می کند  
عاشقِ اسلام و رهبر می کند  
دلِ بَرَد آنچه دلاور می دهد

حجّ او درس برابر می دهد  
در صفا و مروه اش حاجی شوی  
عشق کعبه ست این که غوغا می کند  
نام او دل را مُعَطَّر می کند  
کعبه درس عشق بهتر می دهد

### ● پی‌نوشتها:

- ۱- منظور حجر الاسود است.
- ۲- منظور حجر اسماعیل است.
- ۳- منظور حجر اسماعیل است.